

راهبردهای آمریکا در طرح خاورمیانه بزرگ

مسعود آریایی نیا*

۹

چکیده

طرح خاورمیانه بزرگ آمریکا اصلاحات را بهترین راه حل برای درمان مسایل منطقه می‌داند. جدال با چالشهایی چون فقدان آزادی، سطح نازل دانش و جایگاه نامناسب زنان در کشورهای خاورمیانه از جمله محورهای این طرح است. آمریکا در راستای تحقیق راهبرد کلان خود نیاز به منطقه ای متناسب با آموزه های دموکراسی دارد. به نظر می‌رسد قدرت، محور اصلی ترسیم چنین طرحی از سوی آمریکا است. منافع فرامرزی ایالات متحده ضرورت پی ریزی مناطق امن همسوی با راهبردهای کلان را هر چه بیشتر آشکار ساخته است. آمریکا به سان سازمان مرکزی قدرت از شیوه ها و ابزارهای متعدد برای تعمیق، تسریع و بسط حوزه قدرت خود در جامعه جهانی استفاده می‌کند. خاورمیانه بزرگ که عمدتاً مجموعه کشورهای مسلمان و عربی را از افغانستان در شرق تا موریتانی در غرب فرا می‌گیرد، محور عملیات قدرت طراحی شده از سوی آمریکا قرار گرفته است که برقراری حکومت‌های خوب و شایسته را نوید می‌دهد. تعدیل و تحول ساختارهای اقتصادی و سیاسی کشورهای منطقه پایه های طرح مذکور است که ضامن برپایی نظم نوین جهانی به سرکردگی آمریکا است. این نوشتار تحلیلی است گذرا بر اهداف و مقاصد این طرح در چارچوب الگوهای قدرت.

کلید واژگان: قدرت، منافع ملی آمریکا، خاورمیانه، اصلاحات سیاسی و اقتصادی، تروریسم.

* دکتر مسعود آریایی نیا، پژوهشگر ارشد مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه است. فصلنامه مطالعات منطقه ای: اسرائیل شناسی - آمریکا شناسی، سال نهم، شماره ۲، تابستان ۱۳۸۷، صص ۳۸-۹.

♦ اسرائیل شناسی - آمریکا شناسی

دیباچه

امروزه تعیین کنندگی حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر در ترسیم سیاستها و راهبردهای کلان آمریکا و البته نقش آن در متحول ساختن چهره جهان به یکی از مشهورات زمانه ما تبدیل شده است. گویی اگر چنین حادثه‌ای به وقوع نمی‌پیوست چنین تحولاتی هم از سوی آمریکا انجام نمی‌پذیرفت. ما ضمن اذعان به اهمیت این حادثه در تسریع اجرای راهبردها و اقدامات آمریکا، مجموعه این سیاستها را حاصل طراحیهای اندیشیده شده و هدفمند این کشور می‌دانیم که البته حملات مذکور شرایط، بهانه و مستمسک بسیار مناسبی برای پیشبرد آنها در اختیار ایالات متحده قرار داد. منظومه سیاستهای جهانی آمریکا که ذیل مفهوم «نظم نوین جهانی» قابل صورت بندی است متضمن کاربست «راهبردهای قدرت» به گونه‌ای است که به تأمین و تضمین بیشتر منافع و نیز جایگاه کلیدی آن در منظومه جهان منتهی گردد. در این راهبردها ارزشها و مفاهیم نوین مانند دموکراسی، آزادی، مشارکت و حقوق بشر به ابزار خدمت به منافع و امنیت این کشور تبدیل شده‌اند.

طرح خاورمیانه بزرگ که در برگیرنده حوزه گسترده‌ای متشکل از مجموعه کشورهای اسلامی در این منطقه است یکی از اجزای طرحهای کلان آمریکا در منظومه نظم نوین جهانی است. امروزه ضرورت شناخت محیط در راهبری و برنامه ریزی امور مختلف کشور ایجاب می‌کند که سیاستگزاران به برنامه‌ها و اقدامات متقابل آمریکا و کشورهای منطقه (حاکمان و جامعه) در این زمینه توجه به ترسیم سناریوهای محتمل الوقوع برپایه میزان امکان پذیری آنها بپردازند تا بتوانند در میدان منافع ضمن پرهیز از غافلگیری به تنظیم مناسب‌ترین اقدام در برابر سناریوهای یادشده بپردازند.

راهبرد قدرت و قدرت راهبردی

چنانچه گفته شد مجموعه اقدامات آمریکا در حوزه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی، نظامی و سیاست خارجی در کلیات مبتنی است بر طرحهای اندیشیده شده در مراکز علمی و اجرایی این کشور در هر طرح اندیشیده‌ای حال اگر معطوف به رابطه سیطره هم باشد طرح، تدوین و کاربست راهبردهای مختلف برای تعمیم و تعمیق قدرت امری ضروری و حتمی است.

♦ اسرائیل شناسی - آمریکا شناسی

از این رو در ورای مجموعه اقدامات تاکتیکی آمریکا که ما از آن تعبیر به راهبرد قدرت می‌کنیم می‌توان اراده ایجاد سیطره انضباطی را سراغ گرفت که ناظر به پایدارسازی، تعمیق و اقتصادی کردن سیطره این کشور است. فرضیه این نوشتار این است که «اقدامات آمریکا در خاورمیانه ناظر به گذار از مدار نخست قدرت به مدار دوم و سوم قدرت است.»

راهبرد قدرت مأخوذ از نظریه‌های ماکیاولی درباره مجموعه اقدامات و ابزار است که بازیگران قدرت در عرصه سیاست به کار می‌بندند تا به خواسته و مقصد خود دست پیدا کنند. نگرش مذکور به همه چیز از مفاهیم دینی، ارزشی و اخلاقی گرفته تا دیدگاه‌های علمی از ابزار اقتصادی تا نظامی از فریب و خدعه تا صدق و اخلاص به عنوان دستمایه پیشبرد اهداف و منویات قدرت - محور خود می‌نگرد. این مفاهیم و مقولات فاقد ارزش ذاتی به شمار می‌آیند. بنابراین، میزان کاربرد و تأثیر آنها در راهبرد تنظیمی، بیانگر ارزش آنها است. به عبارت بهتر این مقولات دارای ارزش ابزاری اند. از این منظر قدرت فاقد یک مرکزیت ساختاری است بلکه قدرت زاینده راهبردهایی است که ضمن آمیختن ابزار و مفاهیم فوق قابلیت کاربست در بهترین زمان و مکان ممکن و به بهترین و مؤثرترین وجود داشته باشند. از این رو راهبرد قدرت ناظر به هنر استحصال منابع مختلف و کاربرد آن در راستاهای مورد نظر است. بنابراین، بخت پیروزی در بازی قدرت از آن فرد یا گروهی است که هنر تدوین راهبرد و تدبیر و کاربست آن در بهترین شرایط و به بهترین شیوه را داشته باشد.

راهبرد قدرت موصوف، متضمن وجود نوعی آنارشیسم در عرصه بازی قدرت و سیاست میان بازیگران مختلف و مآلاً سیطره نوعی احساس دغدغه و خوف دایمی میان آنان است که البته ملازم است با بسیج فرساینده دایمی منابع قدرت و کنترل شدید محیط. بدیهی است تنظیم بازی و روابط قدرت در طراز راهبرد قدرت ضمن اینکه فضایی از تزلزل یا دغدغه ناامنی دایمی برای کسب یا حفاظت از موقعیت قدرت را به بازیگران القا نماید؛ متضمن تحمیل هزینه‌های مادی و روانی بسیاری است که مسبوق به مصرف منابع متنوع برای حفظ یا برهم زدن موقعیت بازی از سوی بازیگران مختلف و متعارض است.

الگوی مدارات قدرت

این الگو اقتباس ساده شده‌ای از مدارات قدرت مندرج در کتاب «چارچوب‌های قدرت» استوارت کنگ است. (شکل ۱)

روشن است که بازیگران قدرت چنین وضعیتی را مطلوب ندانسته و در راستای ایجاد نوعی قدرت الگومند و ساختارمند تلاش کنند. در این راستا نیز راهبردهایی تدوین می‌گردد که ناظر به ایجاد سازمان مرکزی قدرت توأم با قواعد و الگوهای نسبتاً ثابت و پایدار است. قدرت راهبردی به عنوان معرف این دیدگاه در مجموع ناظر به الگوها و چارچوبهای تعیین‌کننده‌ای است که ضمن استقرار و تمرکز بخشیدن به ابزار و منابع قدرت به مثابه توانایی در سازمان مرکزی قدرت یا حاکمیت «حق» کاربرد انحصاری این منابع را نیز به آن محول می‌کند. به عبارت دیگر قدرت راهبردی ناظر به اعطاء هم‌زمان توانش و حق قدرت به سازمان مرکزی قدرت است. توانش ناظر به تلاش برای خارج ساختن منابع قدرت از دست سایر گروههای اجتماعی و بازیگران قدرت تا سرحد ممکن است و حق ناظر به منزلت سازمان مرکزی در تعیین هنجارها، ضوابط، قواعد هویت و عضویت، مشروعیت افراد و گروههای جامعه و داوری درباره تناسب رفتار آنان است. توأمان شدن این دو وجه از قدرت به تکوین سازمان قدرتی می‌انجامد که کانون تعیین‌کننده روند، غایات، کارکرد و وظایف جامعه و گروههای اجتماعی می‌گردد.

استقرار مطلق در یک سازمان مرکزی و ساماندهی توانایی‌ها و منابع برپایه قواعد تنظیم‌گر و نیز اجرا و اعمال این ضوابط و سرانجام داوری درباره آنها توسط همین سازمان مرکزی موجب موضوعیت یافتن منشأیت و محوریت قدرت مرکزی در تعریف افراد یا گروههای بهنجار-ناهنجار، شیوه رفتار با آنها، امتیازات و محرومیت‌های احتمالی می‌شود. گو اینکه استقرار سازمان مرکزی قدرت به معنای شرط ضروری تصدیق همه امور و شؤونات زندگی و روابط جمعی از سوی آن است به عبارت بهتر دولت به عنوان سازمان مرکزی قدرت که واجد تمام «حق» حفظ و کاربرد قدرت است، از آنجا که باید در راستای تنظیم تمامی ابعاد احوال شخصیه و جمعیه افراد جامعه به عنوان حوزه جاری شدن قدرت بپردازد، چنان گسترش می‌یابد که از گهواره تا گور آدمی را در بر می‌گیرد به گونه‌ای که می‌توان گفت هیچ لحظه‌ای

از حیات آدمیان نیست که در دولت و با دولت نگذرد. سازمان مرکزی قدرت از شیوه‌ها و ابزار مختلفی برای تعمیق قدرت در جامعه استفاده می‌کند. به عبارت دیگر در راستای اقتصادی‌تر و عقلانی‌تر ساختن قدرت و کاربرد آن در راستای منویات و اهداف مورد نظر خود تلاش می‌کند. از این رو ما شاهد کاربست ابعاد و چهره‌های مختلف قدرت از سوی سازمان مرکزی قدرت می‌باشیم. استوارت کَلگ در کتاب «چارچوب‌های قدرت» به ترسیم و تعریف این چهره‌ها، ابعاد و راهبردهای قدرت می‌پردازد. کَلگ در الگویی که از قدرت ارائه می‌دهد قایل به ترکیب مدارات سه‌گانه قدرت است. مدار نخست، ناظر به کاربست قدرت رخدادی یا قدرت موردی و آشکار، مدار دوم قدرت الگومند که در قواعد و قوانین انعکاس می‌یابد و قدرت سوم در قدرت انضباطی که از فوکو به وام گرفته شده است. سیر قدرت از مدار نخست به مدار سوم بیانگر اقتصادی‌تر، عقلانی‌تر و عمیق‌تر شدن رابطه قدرت می‌گردد. مدار سوم ناظر به سیطره‌گفتمانی است که متضمن کارکرد معنابخشی به همه وجوه روابط اجتماعی و سیاسی از جمله زمان، مکان و چگونگی کاربست وقوع قدرت کاربستی است. بنابراین، همانند سپهر و گستره‌ای عمل می‌کند که آن دو مدار را هم در دل خود جای می‌دهد. گروه یا طبقه صاحب قدرتی که به ترسیم و تنظیم قدرت خود بر این سه مدار می‌پردازد به تناسب هر مدار نقاط عبور الزامی یا گلوگاه‌هایی را تعبیه می‌کند که در کسوت قواعد یا ساختار تأیید، انفاذ و روایی هر تصمیم یا رفتاری منوط به تصویب آنها است. برای مثال در یک ساختار دموکراتیک پارلمان یک نقطه عبور الزامی است زیرا تنظیم هر گونه مقرراتی منوط به تصویب مجلس است.

با تعمیم مدارات و کارکردهای قدرت از سطوح ملی به بین‌المللی می‌توان مجموعه اقدامات کشورهای مختلف از جمله آمریکا را مصداقی از روابط قدرت و تلاش برای کسب جایگاه بالادستی به شمار آورد. در راستای بسط بیشتر این بحث و طرح راهبردهای مختلفی که آمریکا به عنوان قدرت بزرگ جهانی برای پیشبرد بازی یا راهبرد قدرت خود و تبدیل تدریجی آن به قدرت راهبردی به کار می‌بندد طرح این نکته ضروری است که قدرت پدیده‌ای است که از روابط اجتماعی و در اینجا روابط بین‌الملل بر می‌آید. قدرت خارج از جامعه وجود ندارد بلکه ناظر به توانایی استحصال و کاربست منابع به صورت مختلف سازمانی، الگومند و مآلاً

گفتمانی است. بدیهی است که در این روابط تفاوت در این توانایی موجب عدم تقارن میان کشورها می‌گردد. اما مهم در اینجا ترسیم ماهیت قدرت آمریکا و تلاش این کشور برای ارایه صورتبندی جدید قدرت که معطوف به ژرف‌سازی آن است می‌باشد. آیا قدرت آمریکا در مدار رخدادی و عاملیتی قرار دارد؟ آیا تلاش این کشور معطوف به گذار به مدارات دوم و سوم است؟ فرضیه مورد نظر نگارنده این است که مجموعه اقدامات آمریکا معطوف به گذار از مدار نخست قدرت به مدارات دوم و سوم قدرت است. در کنار پروژه‌ها و ساختارهایی چون جهانی‌سازی، WTO و ... یکی از اقداماتی که می‌توان به عنوان نشانه یا اماره مؤید این فرضیه از آن یاد کرد طرح خاورمیانه بزرگ است.

پیش از توضیح طرح مذکور اشاره به برخی تاکتیکها و راهبردهای قدرت در فرایند بازی قدرت ضروری است. عامل فرادست در راستای تعمیق قدرت خود بفرودستان ساز و کارهای مختلفی را به کار می‌بندد از جمله تعریف قواعد عضویت، تعریف معیار برای تعیین عضو بهنجار و نابهنجار، تبدیل مشکل خود به مشکل عمومی، جذب و اتصال، بسیج اقدامات و منافع و بالاخره تلاش برای تبدیل گفتمان مورد نظر خود به عنوان گفتمان معنابخش برای سایر کشورها و جوامع و در مجموع استخدام مفاهیم، ارزشها، ساختارها برای استقرار، تعمیق و توسعه سیطره خود. برای روشن شدن پروژه مورد نظر آمریکا و مکانیزمهای کار بسته فوق به شماری از مصادیق آنها اشاره می‌گردد. برای مثال، معیار بهنجار-نابهنجار متضمن تأصل چارچوبها و الگوهای مطروحه توسط آمریکا است. بنابراین، به هنگام مواجهه با مقاومت کشورها با طرح این معیارها و فعال کردن دیپلماسی خود پیرامون آنها درصدد بازتعریف واحدهای مطلوب و نامطلوب در عرصه جهانی می‌پردازد. برای مثال، معرفی ایران، عراق و کره شمالی به عنوان محور شرارت برپایه همان تعبیر هنجار و نابهنجار به عنوان قواعد عضویت در تنظیم مورد نظر آمریکا ارجاع می‌یابد. طرح خاورمیانه بزرگ که ناظر به تحول در ساختارهای اقتصادی و سیاسی کشورهای این منطقه است مسبوق به همین راهبرد یا تاکتیک از سوی آمریکا است. در دوره جدید حکومتهای اقتداگرای خاورمیانه از نظر آمریکا تناسبی با شرایط و برنامه‌های مورد نظر آمریکا در «نظم نوین جهانی» ندارد گو اینکه به یک عامل مزاحم و مخرب برای منافع این کشور نیز تبدیل شده‌اند. بنابراین، براساس تعریف

قواعد عضویت و معیار هنجار- نابهنجار این گونه ساختارها نامناسب، تلقی شده است. بنابراین، در طرح جدید که حاوی منویات این کشور دایر بر ایجاد نظم مطلوب است به تغییر تدریجی آنها و جایگزینی شان با ساختارهای دموکراتیک رسیده است. لازم به یادآوری است که بحث ما بر روی نیت و منویات آمریکا متمرکز است و بدیهی است از این نیت تا واقعیت و صحنه عمل فاصله وجود دارد و اجرا و تحقق نیات به عناصر و عوامل متنوع و متعددی بستگی دارد. راهبرد دیگری که آمریکا در راستای استقرار سیطره جهانی خود در «نظم نوین جهانی» به کار می‌بندد عبارت است از راهبرد تبدیل که حاوی چهار مؤلفه است:

۱۵

الف. تبدیل مشکل مورد نظر خود به مشکل عام و فراگیر: این تاکتیک یا مؤلفه به این معنی است که این کشور برای پیشبرد امور منافع خود در وهله نخست و درصدد جهانی سازی این منافع برمی‌آید. مبنی بر اینکه منافع و مصالح مورد نظر خود را به نوعی منافع و مصالح جهانی و بشری معرفی می‌نماید گو اینکه به مشکلات و بحرانها نیز ذیل تعریف همین منافع بعدی جهانی می‌بخشد و بدین ترتیب با کاربرد ابزار و منابع مختلف مسئله خود را هم به عنوان مسئله ای جهانی و بشری تعریف و هم القای نماید به گونه ای که کشورهای دیگر در عین حال بردن از فلاکتها و بحرانهی مختلف اقتصادی، سیاسی و اجتماعی خاص خود مشکل آمریکا را به عنوان مشکل اصلی خود تلقی می‌کنند. برای مثال آمریکا امروزه تروریسم را در کانون توجهات راهبردی خود قرار داده و آن را به عنوان مشکل بشریت و جهان معرفی نموده است. به گونه ای که کشورهای مختلف نیز ضمن پذیرش این موضوع، برای مبارزه با آن با آمریکا اعلام همراهی نموده اند. آفریقا به ویژه آفریقای زیر صحرا با مصائبی چون فقر، گرسنگی، هرم یک نسل متأثر از شیوع گسترده بیماری ایدز و ... دست به گریبان است اما در برابر موضوع تروریسم این مشکلات به فراموشی سپرده یا حداقل به حاشیه رانده شده اند.

ب. جذب: بدیهی است که در مقابل راهبرد سیطره آمریکا مقاومت‌هایی صورت می‌پذیرد. این کشور در میدان بازی قدرت جهان به انحاء مختلف درصدد جلب همکاری و همراهی کشورها برمی‌آید. در این راستا از مقوله بندی کشور یا طرح واحدهای بهنجار- نابهنجار به عنوان ابزار پیشبرد این اقدام بهره می‌برد. برای مثال به هنگام طرح

◆ اسرائیل شناسی- آمریکا شناسی

موضوع حمله به عراق و مخالفت کشورهای فرانسه و آلمان با طرح مقوله بندی اروپای پیرو و اروپای جوان و طرح این ایده که آمریکا برنامه و همکاری با اروپای جوان را به عنوان روند راهبردی خود برگزیده و از تلاش اروپای جوان برای خروج از هیمنه سنگین اروپای پیر حمایت می کند در راستای جذب کشورهای کوچک اروپایی و مجازات کشورهای مخالف اقدام کرد.

ج. اتصال: اگر چه در متون و ادبیات مربوط به راهبرد ترجمان تعبیر دیگری از این تاکتیک شده است اما به اعتقاد نگارنده اتصال ناظر به واداشتن کشور مخالف به فعالیت در چارچوب الگوهای استقرار یافته توسط قدرت برتر است به عبارت بهتر اتصال یعنی اینکه کشور مخالف در صدد برهم زدن قدرت راهبردی بر نیاید بلکه در همین چارچوب به پیگیری منافع خود بپردازد. طرح یا اطلاق صفت سرکش به شماری از کشورها ناظر به معرفی آنها به عنوان کشورهایی است که در صدد برهم زدن قواعد مستقر بازی هستند. برای نمونه در راستای اتصال کشورهای معترض گفته می شود که شما به جای حمایت از جنبش های مقاومت در کشورهای مختلف و تلاش برای ایجاد اختلال در روندی چون صلح اعراب - اسرائیل از طریق کمک به جنبش مقاومت اسلامی با ورود در فرایند نرمال دیپلماسی در صدد تأمین منافع منطقه ای یا بین المللی خود برآیید. به عبارت بهتر به جای تنظیم مقاومت خود در تراز راهبردی، این مقاومت را در سطوح تاکتیکی تنظیم کنید.

د. بسیج یا تأمین منافع: تضمین تأمین منافع کشورهایی که با برنامه ها و اقدامات آمریکا همراهی می کنند و در تنگنا قرار دادن منافع کشورهای معارض و مخالف برای نمونه عدم مخالفت جدی آمریکا با پروژه تسلیح هند و پاکستان به بمب هسته ای و آزمایش آن را با رویکرد آن نسبت به برنامه فناوری صلح آمیز هسته ای ایران مقایسه نمایید.

اگر بخواهیم چارچوب نظری و تحلیل بحث خود را خلاصه نماییم می توان گفت که هدف کلان آمریکا در نظم نوین جهانی تبدیل راهبردهای قدرت به قدرت راهبردی است. این تبدیل ملازم است با نوعی انتظام بخشی به عرصه تعامل نیروهای مختلف بین المللی که شماری از آنها همان نیروها و بازیگران کلاسیک هستند و شماری دیگر متأثر از تحولات جدید جهانی در حال تکوین و نقش آفرینی اند. روند این انتظام دهی همراه است با ایجاد نوعی

سازمان بین‌المللی مرکزی قدرت که همانند دولت در چارچوبهای ملی هم منابع قدرت را به صورت انحصاری و هم حق کاربست تنظیم و تعیین قواعد آمره بازی جهانی را در اختیار داشته باشد و در راستای تحقق این هدف از الگوی مدارات قدرت به تناسب شرایط و اقتضای منافع بهره‌برداری کند. اسقاط طالبان و رژیم بعث عراق مصداق کاربست مدار نخست یعنی قدرت رخدادی و آشکار. فشار بر کشورهای چونی لیبی، ایران، سوریه و ... برخی کشورهای اروپایی مصداق تلاش برای هدایت آنها در مسیر اتصال و رفتار در چارچوب قوانین است. در سطحی بالاتر آمریکا با بسیج منابع اطلاعاتی - ارتباطی در صدد بسط و اشاعه تدریجی گفتمان ملازمت و پیوستگی این کشور با ارزشهای متعالی چون آزادی، دموکراسی، حقوق بشر، امنیت، کارآمدی و رفاه است.

طرح خاورمیانه بزرگ

بررسی و نیز تجربه راهبرد و اقدامات غرب به ویژه آمریکا در دوران جنگ سرد نمایانگر کاربست انواع طرحها و برنامه‌ها برای جلوگیری از پیشروی شوروی و اشاعه ایدئولوژی مارکسیستی در بلوک غرب و مآلاً هجوم به مرزهای فکری و جغرافیایی بلوک شرق است. این برنامه‌ها که در مجموع معطوف به حفاظت از جبهه غرب و رخنه در جبهه شرق است گاهی معطوف به کشورها و جوامع غربی از طریق اعطای کمکهای اقتصادی با هدف رفع مشکلات آنها بود و گاهی مستقیماً معطوف به هجوم فکری - عملی به جبهه مقابل. برای نمونه طرح مارشال ناظر به کمک به دولتهای غربی برای غلبه بر مشکلات اقتصادی، بازسازی این کشور و در مجموع ایجاد شرایط بهینه اجرای برنامه‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی در منظومه تفکر دموکراسی و ... و از بین بردن زمینه‌های نامساعد اجتماعی ای که موجب بروز اعتراضات اجتماعی و اقبال به ایدئولوژیهای چپ‌گرا می‌شد بود. از سوی دیگر طرح هلسینکی (منبع شماره ۴) ناظر به اعمال فشار بر بلوک شرق برای رعایت حقوق بشر و دموکراسی بود. این طرح که ملازم با اشاعه تفکرات و اندیشه‌های لیبرالی، دموکراتیک، ارایه تصویری جاذب از غرب در کنار تنگنای زندگی در نظامهای کمونیستی، شناسایی و تقویت گروههای معارض و ... در این کشورها که در فرایندی بلندمدت متضمن واداشتن نظامهای سیاسی مذکور به

دست کشیدن از مدعیات ایدئولوژیک شان بود. حدودی از اصلاحات را برای این جوامع به ارمان می آورد. مصداق دیگری از این گونه طرحها عبارت است از طرح کندی مبنی بر اشاعه و تعمیم رفاه و آزادیهای اجتماعی در کشورهای وابسته به غرب از جمله ایران. زمینه موضوعیت یافتن این طرح موج گسترده اعتراضاتی بود که به واسطه شیوع بی عدالتی، فقر و سرکوب کشورهای مذکور را فرا گرفته که البته با تحریک بلوک شرق و گروههای چپ گرا موجودیت رژیمهای وابسته به آمریکا را در معرض فروپاشی قرار داده بود با انتخاب کندی به ریاست جمهوری آمریکا واداشتن رژیمهای دست نشانده برای اجرای اصلاحات جزئی با هدف فرو کاهیدن زمینه ها و اسباب اعتراض در دستور کار قرار گرفت برای نمونه طرح اصلاحات ارضی در ایران یکی از اجزا این طرح سراسری بود.

چرا خاورمیانه بزرگ؟ این پرسش دارای دو پاسخ کلان و خرد است. پاسخ عاجل و فوری این سؤال به پدیده تروریسم بر می گردد که به اعتقاد تحلیل گران و سیاستگزاران آمریکایی و با توجه به حادثه ۱۱ سپتامبر و طیف اقدام گران از مجموعه شرایط حاکم بر منطقه خاورمیانه تغذیه می کند. چنان چه اشاره شد ما ضمن اذعان به اهمیت حادثه ۱۱ سپتامبر بر این اعتقادیم که پاسخ کلان این پرسش از قابلیت بیشتری برای تبیین چرایی تمرکز آمریکا بر این منطقه برخوردار است. این پاسخ طبق چارچوب تحلیلی مقاله حاضر ناظر به تلاش استراتژیست های آمریکا برای تبدیل وضع نیمه منظم فعلی (که مصبوغ به تکثر نسبی کانون های قدرت یا رقیب به ویژه دورنمای رخ نمایی جنبش ها و حرکتهای معارضه جوی خود جوش (Grassroots) در متن جوامع اسلامی است) به وضع نظم نوینی است که در آن آمریکا به سازمان مرکزی قدرت در سطح جهانی تبدیل شده باشد. از این منظر است که خاورمیانه به واسطه برخورداری از مختصات مهم و راهبردی به عنوان نقطه کانونی راهبرد اقدام آمریکا هم برای بسط سیطره خود بر منابع انرژی و هم کنترل مدعیانی چون اتحادیه اروپا، چین و ژاپن اهمیت مضاعفی پیدا می کند. پدیده تروریسم که با حادثه ۱۱ سپتامبر ناامنی را به سرزمین اصلی آمریکا کشانید از یک طرف موجب فراهم شدن فرصت و بهانه بسیار خوبی برای پیشبرد طرح کلان مذکور گردید و در عین حال از طرف دیگر موجب شد که این برنامه به صورت زودرس و نابهنگام و بدون تمهید مقدمات و شرایط و زمینه های کاملاً

مساعد به اجرا گزارده شود. در بررسی انگیزه های طرح و اجرای برنامه خاورمیانه بزرگ از سوی آمریکا که می توان گفت با پدیده تروریسم نیز ملازمت و پیوستگی تنگاتنگی دارد گستره وسیع بیزاری از آمریکا و سیاست خارجی این کشور در میان مردم منطقه خاورمیانه از برجستگی برخوردار است. این تنفر عمومی در نزد هر یک از اقشار جوامع اسلامی توجیه یا دلیل خاص خود را دارد که به نظر نگارنده می توان آن را در دو دسته طبقه بندی کرد: نخست، مداخلت آمریکا در ثبات، پایداری و تداوم رژیمهای سرکوب گر منطقه و بی توجهی و بی اعتنائی شدید نسبت به خشونت هایی که از سوی این حکومتها در حق مردم اعمال می گردد و نیز حمایت بی قید و شرط و گسترده از اسرائیل که موجودیت آن در حافظه جمعی مسلمانان منطقه یادآور ظلم فاحش، تجاوز، غصب و جریحه دار شدن هویت جمعی در عمیق ترین وجه آن است و دیگری تبدیل آمریکا به نماد تندیس ارزشها، دیدگاهها و تصوراتی است که با رویکردی تحقیرآمیز با تعریف جهان اسلام به عنوان «غیریت» (The Other Ness) خود مؤلفه های هویت جمعی مسلمانان را هدف قرار داده است. این تهاجم به ویژه وقتی با کاربست معیارهای دوگانه از سوی آمریکایی ها و مجموعه غرب درباره ارزشها و مفاهیمی چون دموکراسی، آزادی، مشارکت، حقوق بشر، رفاه، توسعه اقتصادی و نیز دخالت های ویران کننده توأم می گردد آمریکا - غرب را به نماد فریب و دروغ تبدیل کرده است این موضوع موجب بروز دو نوع واکنش در میان دو گروه از مردم جوامع اسلامی شده است. نخست، اکثریت که به شیوه مختلف تنفر خود از سیاستهای آمریکا در منطقه را متبلور می سازد و دیگری اقلیتی از مسلمانان پیکارجو که با اتخاذ رویکرد تهاجمی به انتقام گیری مبادرت می ورزند.

تلاش آمریکا برای ترمیم خود در اذهان و افکار مردم منطقه در راستای تعمیق قدرت خود به هژمونی قرار می گیرد که متضمن غلبه عنصر پذیرش و اقناع است. البته حرکت در مسیر ایجاد هژمونی به عنوان قدرت توجیه شده و حقانی با اقدامات عملی یا کاربست قدرت رخدادی توأمان می گردد که در اینجا مصداق آن تغییر حاکمان یا تحول در رژیمها و رویه های سیاسی این حکومتها است. به عبارت بهتر آمریکا با توجه به مطلوبیت ارزشهای دموکراتیک در میان مردم منطقه و با توجه به اینکه برای دموکراسی بدیلی جز دموکراسی در جهان و

شرایط امروز فرصت و امکان استقرار و تحقق نخواهد پذیرفت و بنابراین، تحول رژیمها خطری همانند دوران جنگ سرد را متوجه منافع این کشور نخواهد ساخت، با طرح توسعه دموکراسی در صدد افزایش صبغه نرم افزاری قدرت خود و تعمیق و اقتصادی تر و عقلانی تر ساختن آن برآمده است. دموکراسی به مثابه یک گفتمان معنابخش، از این منظر خود به یک قدرت با پشتوانه اجتماعی عظیمی در این منطقه تبدیل می شود که ضمن بی اعتبار ساختن سایر گفتمان ها به بی اعتبار ساختن گفتمان ها، نهادها و رژیمهای موجود به عنوان گفتمان های نابهنگام می پردازد. گو اینکه با ملازمتی که میان گفتمان دموکراسی و آمریکا ایجاد شد؛ بنابراین، در مقام منبع گفتمان جدید به مرکز یا کانون معنابخشی در جهان تبدیل شده است از اعتبار، مرجعیت و حجیت برخوردار می گردد.

شاید تغییر یا تبدیل طرح اولیه خاورمیانه بزرگ به طرحهایی نظیر «برنامه مشارکت برای توسعه» نوعی شکست تلقی شود اما در توجیه این مانورها ضمن یادآوری این اصل کلی که هدف «تأمین موقعیت فرادستی آمریکا در نظم ترسیمی جهان آینده از طریق کاربست ابزار و راهبردهای مختلف است» می توان به دو نکته اشاره کرد: نخست اینکه فعلاً که به اصطلاح شرایط ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک بر کلیت جهان حاکم است که ویژگی بارز آن عدم استقرار نظم و قواعد امره اجماعی رفتار بر بازیگران بین المللی و جهانی است، کاربست راهبردهای قدرت که متضمن کاربست انواع منابع و نیز قبض و بسط های گاه به گاه به تناسب شرایط زمینه هاست مورد توجه آمریکا قرار می گیرد و دیگر اینکه در راهبرد آمریکا روش برای رسیدن به هدف از تقدس برخوردار نیست. بنابراین، بدون تجزم بر شیوه، روش و ابزار، در راستای تحقق اهداف و منافع مورد نظر خود حرکت می کند. زمانی می توان از شکست در برنامه های آمریکا سخن گفت که همه روشهای کاربستی آن با انسداد و ناکامی مواجه و مآلاً تغییر راهبرد در دستور کار این کشور قرار گیرد. از این رو می توان در چشم انداز کلی راهبرد اقدام آمریکا، مجموعه ای از طرحها را گمانه زد که مهمترین آن پیگیری طرح تجزیه قدرتهای منطقه ای مانند عراق، ایران و... است. این اقدام برای خنثی سازی کانونهای «مقاومت» که روند استقرار قدرت راهبردی یا اعمال راهبردهای قدرت آمریکا تأخیر و مانع ایجاد می کنند تدارک دیده می شود. به نظر می رسد اوضاع داخلی عراق استعداد پیاده سازی این طرح را به

ذهن متبادر می‌سازد. با توجه به مجموعه تحولات عراق اگر گروه پیروز «ائتلاف عراق واحد» که متشکل از اکثریت شیعیان دین گراست در بازی آمریکا که معطوف به هدایت این کشور در راستای تأمین منافع و مصالح عالیه این کشور به ویژه برای تبدیل به سازمان مرکزی قدرت در نظم نوین است اختلال ایجاد کند و در صورتی که آمریکا نتواند الترناتیوهای حال از درون شیعیان سکولار مانند چلبی و علاوی یا اهل سنت برای آنها تدارک ببیند گزینه تجزیه عراق را به عنوان اقدام نهایی در دستور کار قرار می‌دهد به نظر می‌رسد سنی‌های متمرکز در مناطق مرکزی عراق و کردها از آمادگی بالایی برای اجرای این برنامه برخوردارند. در این صورت ضمن تبدیل عراق به چند کشور کوچک که منازعات دامنه‌داری میان آنها ایجاد می‌شود و از آن سو آتش این فتنه دامن سایر کشورهای بزرگ منطقه مانند ایران، ترکیه و سوریه را نیز در بر می‌گیرد. کوچکی، ضعف و سیطره ضرورت‌های امنیتی بر دولتهای مذکور طبعاً بر میدان و امکان مانور قدرت آمریکا در منطقه خواهد افزود.

نکته دیگر در راهبرد اقدام آمریکا به رسمیت شناختن و پذیرش پیروزی اسلام‌گرایان میانه‌رو در روند تحولات خاورمیانه است. در واقع این پذیرش برپایه مصلحت‌سنجی صورت می‌پذیرد. یعنی میان تداوم سیاست‌های جانبدارانه از رژیم‌های مستقر و رادیکالیزه شدن هر چه افزون‌تر فضا و افکار عمومی جهان اسلام علیه آمریکا و ایجاد تحول به بهای پیروزی اسلام‌گرایان معتدل مانند اخوان المسلمین که گفت‌وگو، همکاری و تعامل با آمریکا را نفی نمی‌کنند، مجبور به انتخاب دومی به عنوان گزینه‌ای حداقل کم‌هزینه‌تر است. گو اینکه در این راستا در محافل سیاست‌گذاری آمریکا گونه‌ای برنامه‌ریزی و طراحی برای اشاعه تصور، تصویر و قرائت مطلوب خود از اسلام به گونه‌ای که پذیرنده رابطه سلطه و فاقد عنصر قابلیت بسیج‌گری مسلمانان علیه این رابطه باشد نیز مطمح نظر قرار دارد. سخنان کلیدی و لفوویتز و دنیل پاپیس که هر دو از چهره‌های کلیدی دولت «نئوکانه‌ها» هستند، بیانگر این طرح و برنامه است. و لفوویتز هدف اصلاحات آمریکایی یا طرح خاورمیانه بزرگ را «ایجاد جنبش اصلاحی اسلامی» و پاپیس نیز هدف جنگ با تروریسم را «مدرنیزه کردن اسلام» یا دین‌سازی می‌داند. برای نمونه بعد از پیروزی اخوان المسلمین در انتخابات پارلمانی مصر آمریکا اعلام کرد که با اخوان المسلمین تماس خواهد گرفت، اخوان المسلمین نیز از تماس با آمریکا استقبال کرد.

اما درباره مفاد طرح مذکور چنانچه گفته شد در طرح جامع (Ground Design) آمریکا تغییر شرایط و مختصات منطقه ای در راستای «نظم نوین» مورد نظر آمریکا در دستور کار قرار دارد و طراحی و پیگیری این طرح مستقل از حوادث و رویدادهایی چون پدیده ۱۱ سپتامبر صورت پذیرفته و می پذیرد. اما طبیعتاً در تحلیلی کلان تر پدیده ۱۱ سپتامبر که از سوی تحلیلگران و استراتژیستهای آمریکایی با منشأیت خاورمیانه ای آن به عنوان یک فرصت مناسب برای بهره برداری تلقی شده است واجد معنا و مفاد مهمتری است که می توان در یک گزاره آن را خلاصه نمود. «این حادثه نشانه تکوین و یا استعداد قوی به وجود آمدن کانون مقاومتیهای تاکتیکی و راهبردی در مقابل تلاشهای سیطره آمیز آمریکا است.» به عبارت دیگر و از منظر دیگری تحقق طرح جامع آمریکا به دلیل ضرورت و اهمیت مستلزم اهتمام به تأمل و مذاقه و پرداختن به تمام مسائلی است که در سطوح و به میزان متفاوت از توان تأثیرگذاری بر روند تحقق این طرح برخوردارند. بنابراین، می توان گفت که طرح کاستی هایی چون فقر، بیسوادی، انسداد و بسته بودن فضای سیاسی و تلاش برای رفع آنها در «طرح خاورمیانه بزرگ» از سوی آمریکا فاقد ارزش و اهمیت اصالی است، بلکه چون در روند استقرار نظم منطقه ای و تحقق سیطره آمریکا واجد تأثیر و مدخلیت است (مثبت و منفی) مورد توجه قرار می گیرد.

اما پیش از بررسی روند طرح و تکوین و مآلاً مفاد این طرح اشاره ای اجمالی به قید «بزرگ» ضروری است. طبق برخی اقوال این قید بیانگر یک کاسه کردن مجموعه ۲۴ کشور عربی به اضافه ۴ کشور غیرعرب ایران، ترکیه، اسرائیل و افغانستان است. طبق سایر اقوال و گزارشها محدوده این طرح فراتر از این است، به گونه ای که گستره وسیعی از کشور مغرب تا آسیای مرکزی و جنوب شرق آسیا (اندونزی و مالزی) را نیز در بر می گیرد. به نظر می رسد در هر دو طرح نکته محوری در یک کاسه کردن این کشورها، اهمیت و مدخلیت کلیدی اسلام در هویت یابی و مآلاً برانگیزاندگی کانونهای مقاومت و استعداد انرژی آن در ساماندهی به حرکت مقاومت در مقابل تلاشهای سیطره آمیز آمریکا است. به گونه ای که اگر با امکان تسلط بر منابع راهبردی انرژی توأم شود قابلیت تقابل و مقاومت آن در برابر روند سیطره جویی آمریکا روند فزاینده ای می یابد. قبل از حمله آمریکا به عراق در افواه از طرح آمریکا برای

♦ اسرائیل شناسی - آمریکا شناسی

خاورمیانه سخن گفته می‌شد اما دولت این کشور هیچ موضع رسمی در این باره اتخاذ نمی‌کرد. این طرح برای نخستین بار توسط کالین پاول در ۲۲ آذر ماه سال ۱۳۸۱ در بنیاد هریتیج تأیید گردید. پاول در این سخنرانی ضمن تأکید بر اهمیت خاورمیانه برای آمریکا، با طرح موضوع تروریسم و تنش و درگیری در منطقه بر تعارض مجموعه مسایل خاورمیانه با منافع و مصالح آمریکا تأکید می‌کند ولی می‌گوید: «این گونه چالشها در منطقه وجود دارد و در مقابل آمریکا و سیاست آن در خاورمیانه قرار دار و هر یک از چالشها و تهدیدها برای منافع ملی ما و منافع ملتهای منطقه تأثیر می‌گذارد و ما برای مقابله با این تهدیدها آماده‌ایم و با عزم و پافشاری و با شدت با آن مقابله خواهیم کرد.» (منبع شماره ۲)

پاول در این سخنرانی به مجموعه مشکلات داخلی کشورهای خاورمیانه که البته برپایه گزارش توسعه انسانی کشورهای عرب (۲۰۰۳) فراهم آمده است اشاره و ضرورت حل آنها را به عنوان مبنای پیشبرد صلح، امنیت و رفاه و مآلاً ریشه کنی رادیکالیسم در منطقه مطرح می‌سازد. مشکلاتی چون فقر اقتصادی، ناکارآمدی ساختارهای اقتصادی، رژیمهای سیاسی بسته، بیسوادی شایع، کودکان خیابانی و محروم از آموزش، وضعیت زنان. برای ارایه تصویری از وضعیت خاورمیانه از دیدگاه دولتمردان آمریکا که از زبان پاول بیان شده است، فقراتی از سخنان وی نقل می‌گردد. پاول در زمینه اقتصادی می‌گوید: «اقتصاد آزاد و فناوری روز به طور بی سابقه فضای مناسبی را برای توسعه اقتصادی و آسایش بشری به وجود آورده است ولی آنچه که اتفاق افتاد خاورمیانه را از کاروان جهانی عقب نگه داشت. این روزها بسیاری در این منطقه مانند زنان قدرت و توانایی لازم را برای تحقق آسایش و راحتی در قرن ۲۱ را ندارند و نمی‌توانند راه توسعه را هموار کنند.» (منبع شماره ۲) وی در ادامه به بیان برخی دیگر از وجوه این فقر می‌پردازد و از سرازیر شدن ۱۴ میلیون نیروی کار در ۸ سال آینده یاد می‌کند که اقتصاد فعلی کشورها قابلیت جذب را ندارد. بنابراین، فقر و تنگدستی کماکان گریبان گیر مردم خواهد بود. فقدان فرصتهای اقتصادی برای عموم مردم موجب سیطره یأس و استیصال و به وجود آمدن «مجموعه خطرناکی شده است.» گو اینکه این وضعیت خود بیانگر فقر اقتصادی کشورهای خاورمیانه در سطوح کلان نیز می‌باشد. برای نمونه درآمد ملی همه اعراب از مجموعه تولیدات کشور ۴۰ میلیونی اسپانیا کمتر است و نیز مجموعه صادرات

غیرنفتی این منطقه حدود ۱ درصد صادرات غیرنفتی جهان را تشکیل می‌دهد. در زمینه انسداد سیاسی پاول می‌گوید: «در خاورمیانه هنوز جوامعی هستند که حکومت‌های بسته سیاسی در آنها حکومت می‌کنند و سازمان‌های مدنی را در کنترل خود دارند و اجازه نمی‌دهند جوامع به سطح عالی برسند.» در باره وضع کودکان و نیز سطح سواد و امکانات آموزشی می‌افزاید: «بسیاری از کودکان در خاورمیانه به آگاهی و شناخت لازم نیاز دارند تا از جهان باخبر شوند. ده میلیون کودک مدرسه‌ای به جای آن که در مدارس باشند در خیابانها و مکان‌های کاری مشاهده می‌شوند و ۶۵ میلیون پدر و مادر سواد ندارند و شاید از هر صد نفر یک نفر رایانه داشته باشد.» درباره وضعیت زنان می‌گوید: «بیش از نیمی از زنان در جهان عرب بی‌سوادند و بیش از مردان از بیکاری رنج می‌برند و زنان مجموعه کوچکی از اعضای پارلمانی را در کشورهای عربی تشکیل می‌دهند. کشورهای خاورمیانه امکانات لازم را برای زنان فراهم نمی‌کنند و آینده امیدوارکننده‌ای برای آنان وجود ندارد.»

با طرح این گزارش و ضمن اعلام اراده آمریکا برای مقابله با این وضعیت اعلام می‌کند «هر کشوری که در خاورمیانه عقب بماند آینده‌ای نخواهد داشت و زمان آن فرا رسیده است تا امیدها برای پیشرفت به وجود آید و آمریکا می‌خواهد در کنار ملتهای خاورمیانه بایستد تا آنان به سوی صلح و ساخت زندگی بهتر برای کودکان خود حرکت کنند. من امروز برای خدمت به این هدف ابتکار و طرحی را اعلام می‌کنم که آمریکا را به طور جدی در کنار اصلاحات و آینده جدید برای خاورمیانه قرار می‌دهد.» (همان منبع) پاول در ادامه به طرح مفاد طرح ابتکاری مذکور می‌پردازد که اجمالاً عبارت است از:

۱. اختصاص ۲۹ میلیون دلار به علاوه یک میلیارد دلار کمک اقتصادی برای آغاز طرح؛
۲. همکاری با بخش‌های عمومی و خصوصی و تشویق آنان به سرمایه‌گذاری و اصلاحات اقتصادی؛
۳. پرکردن شکافهای موجود در راه آزادیها و گسترش مشارکتهای سیاسی؛
۴. حمایت از نقش زنان در جامعه، بهبود سطح آموزشی و فرهنگی دختران و مادران؛
۵. توسعه و تعمیم آموزش عالی؛
۶. تأسیس یک صندوق مرکزی برای انجام و هدایت سرمایه‌گذریهای اقتصادی؛

♦ اسرائیل شناسی - آمریکا شناسی

۷. کمک به کشورهای منطقه برای پیوستن به سازمان تجارت جهانی؛

۸. تقویت نهادهای مدنی.

بعد از کالین پاول، دیک چنی معاون رییس جمهور آمریکا دومین مقام رسمی بود که به اعلام مواضع رسمی آمریکا درباره خاورمیانه و تحولاتی که باید در آن صورت پذیرد پرداخت. خلاصه دیدگاه وی که در دی ماه سال ۱۳۸۲ در مجمع جهانی اقتصاد مطرح گردید به شرح زیر است. چنی با اشاره به تروریسم و خشونت نهفته در آن و نیز انرژی این پدیده در کشتار انسانها از طریق کاربست انواع ابزار تخریب اظهار می دارد که برای مقابله با این پدیده خطرناک باید به فوریت فوری عمل کنیم که این خطر می طلبد مردمان متحد باید هر آنچه دارند برای شکست تروریسم و توقف اشاعه سلاحهای کشتار جمعی انجام دهند. دیک چنی شرط موفقیت در مبارزه با تروریسم را منوط به ادای مسئولیتهای سه گانه زیر می داند:

۱. مقابله با ایدئولوژیهای خشونت در سرچشمه از طریق اشاعه دموکراسی در

خاورمیانه بزرگ؛

۲. همکاری گروهی میان همه دولتها برای مقابله با این خطر؛

۳. آمادگی استفاده از زور و تهدید مستقیم به هنگام شکست و ناکامی دیپلماسی.

(منبع شماره ۲)

در توضیح نکته نخست دیک چنی معتقد است نیل به امنیت منوط به حصول رفاه است، امنیت و رفاه به هم ممزوج هستند و راه دستیابی به اینها نیز اشاعه ارزشهای آزادی، عدالت و دموکراسی است. دموکراسی ها مکان رشد رادیکالیسم و خشونت که جوامع را به قهقرا می کشند نیستند. بنابراین، مکان و جایگاه مستعدی هم برای عضوگیری گروههای تروریستی نیستند. شکست فاشیسم و گسترش دموکراسی پس از جنگ جهانی دوم پیش شرط صلح و رفاه در اروپای غربی بود. به همین شکل شکست کمونیزم و گسترش دموکراسی در اروپای شرقی وجود قاره ای آزاد و همگون را ممکن ساخت. همین تجربه درباره خاورمیانه، آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین نیز می تواند مصداق و کاربرد داشته باشد. چنی می افزاید در جهان اسلام اصلاحات طرفداران زیادی دارد. روشنفکران عرب بر کسری آزادی و ضرورت اصلاح داخلی، مشارکت سیاسی گسترده تر، حاکمیت قانون، آزادی اقتصادی و تجارت تأکید

◆ اسرائیل شناسی - آمریکا شناسی

می‌ورزند. وی اصلاحات دموکراتیک را کلید حل مناقشه اعراب و اسرائیل نیز می‌داند «همان گونه که اصلاحات دموکراتیک کلید آینده‌ای است که مردم خاورمیان شایسته آن هستند. برای حل مسالمت‌آمیز مناقشه دیرپای اعراب-اسرائیل نیز ضروری است» گو اینکه تشویق گسترش آزادی و دموکراسی و کمک به مردم خاورمیانه برای موفقیت در این روند را «رمز پیروزی در جنگ گسترده‌تر با تروریسم» می‌داند.

در این فراز و پیش از طرح مفاد طرحی که به عنوان «طرح بزرگ خاورمیانه» در تاریخ ۱۳ فوریه ۲۰۰۴ برای نخستین بار در روزنامه عربی «الحیات» منتشر و در روزنامه شرق (ویژه نامه نوروز ۱۳۸۳) ترجمه گردید. به نقش مؤسسات تحقیقاتی هریتیج و کارنگی در مطالعه و پیشبرد «طرح خاورمیانه بزرگ» اشاره‌ای می‌شود بنیاد کارنگی در سال ۲۰۰۳ در راستای تدوین راهبردهای معطوف به منافع ملی آمریکا در جهان به ویژه منطقه خاورمیانه به تعریف و تدوین پروژه «ابتکار خاورمیانه بزرگ» پرداخت. این بنیاد همچنین با ارائه گزارشهای ادواری راهبردی در زمینه‌های زیر به صورت بندی سیاستهای خاورمیانه‌ای دولت بوش کمک فراوانی کرده و می‌کند:

۱. دموکراسی در خاورمیانه؛

۲. اصلاحات سیاسی در جهان عرب؛

۳. حقوق زنان در خاورمیانه؛

۴. جامعه مدنی و روند موکراتیزاسیون در خاورمیانه.

این بنیاد در ادامه مطالعات و بررسیهای راهبردی خود و نیز در تداوم تلاش برای تدوین راهبردهای آمریکا برای خاورمیانه به تست آزمون و برآورد قابلیت، آمادگی و ظرفیتهای (سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و ...) کشورهای منطقه در موارد زیر و مآلاً در خصوص اعمال مفاد طرح خاورمیانه بزرگ نیز پرداخته است این موارد عبارتند از:

الف. تغییرات سیاسی؛

ب. بازسازی دولت؛

ج. حاکمیت قانون؛

د. توسعه سیاسی و گسترش احزاب سیاسی؛

♦ اسرائیل شناسی - آمریکا شناسی

ه. تسریع دموکراسی و توسعه جامعه مدنی؛

و. مشکلات فرا روی دولتهای اقتدارگرا در خاورمیانه.

بنیاد هریتیج که محل اعلام «طرح خاورمیانه بزرگ» برای اولین بار از سوی کالین پاول وزیر خارجه وقت آمریکا است نیز در زمینه راهبردهای خاورمیانه ای آمریکا و دولت بوش به بررسی و مطالعه پرداخته است. این بنیاد در امکان سنجی تحقق طرح خاورمیانه بزرگ این منطقه را به سه بخش تقسیم کرده است: شمال آفریقا، خاور نزدیک و خاورمیانه. هدف از این تقسیم بندی اشاعه الگوی همکاری فرامنطقه ای، بومی سازی، دموکراسی و ... است. کارشناسان این بنیاد که در تنظیم سند ابتکار مشارکت آمریکا در امور خاورمیانه مشارکت داشته اند یادآوری کرده اند که توفیق ابتکار مشارکت آمریکا در منطقه خاورمیانه منوط به بومی سازی دموکراسی و بازار آزاد و ایجاد همگونی آن با فرهنگ مردم منطقه بستگی دارد. این بنیاد در راستای جا انداختن مبادی طرح خاورمیانه بزرگ که معطوف به اشاعه ارزشهای آزادی، دموکراسی، انتخابات و ... است در صدد شناسایی نیروهای اجتماعی مستعد و مناسب در خود منطقه و تبدیل آنها به ارکان گفتگو برآمده اند. (منبع شماره ۲)

علاوه بر دو سخنرانی فوق از مسئولان دولت بوش که متضمن مواضع صریح آنها درباره خاورمیانه و ضرورت تفسیر و تحول آن است. در سال ۲۰۰۴ روزنامه الحیات به انتشار طرحی پرداخت که گفته می شود متضمن برنامه آمریکا برای هدایت تحولات خاورمیانه در راستای دلخواه است. علی رغم عدم تأیید این طرح از سوی دولت آمریکا می توان از مجموعه مواضع، اقدامات و ... آمریکا به مثابه نشانه هایی دال بر صحت وجود چنین رویکردی در دولت، استراتژیست ها و سیاستگذاران این کشور یاد کرد. اهداف اعلامی این طرح به گفته رایس وزیر خارجه آمریکا عبارتند از:

۱. دفاع از صلح و مبارزه با خشونت و ترور؛

۲. مقابله با رژیمهای یاغی و قانون شکن؛

۳. پشتیبانی از امنیت جهانی از طریق اشاعه مزایای آزادی. (منبع شماره ۳)

محورهای اصلی این طرح همه به نوعی به گزارش توسعه انسانی جهان عرب (۲۰۰۳) ارجاع می یابند که در آن به وضعیت فقر اقتصادی فقدان آزادیهای سیاسی، بیسوادی،

♦ اسرائیل شناسی - آمریکا شناسی

بیکاری، ناکارآمدی ساختارهای اقتصادی، ضعف مفرط جامعه مدنی، سیطره استیصال و ناامیدی، میل شدید به مهاجرت و ... در جهان عرب پرداخته است. که در واقع تصویری تلخ و تاریک که مستعد هرگونه حرکتی است از این منطقه ارائه کرده است. محورها و راهکارهای تحقق محورها که متضمن پیشنهادات گروه ۸ (G8) نیز می باشد عبارت اند از:

۱. ترغیب دولتها و مردم به دموکراسی و استقرار حکومتهای شایسته؛

۲. برقراری و ایجاد یک جامعه آگاه و واجد معرفت علمی؛

۳. توسعه فرصتهایی اقتصادی.

هریک از این محورها معطوف به مشکل یا مشکلاتی خاص است که در گزارش مذکور انعکاس یافته است. برای تحقق و عملی شدن این محورها به تناسب موضوع راهکارهایی نیز ارائه شده است. راهکارهای مطروحه برای توسعه دموکراسی عبارتند از:

الف. طرح انتخابات آزاد؛

ب. طرح رسانه های مستقل؛

ج. گسترش جامعه مدنی.

راهکارهای مطروحه برای محور دوم:

۱. طرح آموزشهای اساسی که جزییات آن عبارتند از:

- تشکیل گروههای مبارزه با بیسوادی؛

- چاپ کتابهای آموزشی؛

- تأسیس مدارس علمی و اکتشافی؛

- اصلاحات آموزشی.

۲. طرح آموزش از طریق اینترنت

راهکارهایی برای محور سوم:

الف. راهکارهای تدریس رشته مدیریت؛

ب. راهکارهای سرمایه گذاری برای رشد؛

- اعطا وام به پروژه های کوچک؛

- تأسیس بانک توسعه خاورمیانه؛

- اصلاح سیستم خدمات پولی در منطقه.
- ج. طرح تجارت آزاد
- پیوستن به سازمان تجارت جهانی؛
- تسهیل مناسبات بازرگانی؛
- ایجاد مناطق آزاد تجاری؛
- تدوین قوانین یکپارچه برای تسهیل ورود و خروج کالا؛
- تأسیس مناطق مدیریتی برای تشویق همکاریهای منطقه‌ای در برنامه ریزی؛
- ساخت و عرضه کالاها؛
- ایجاد تریبون آزاد برای مطرح ساختن فرصتهای اقتصادی.

چرا خاورمیانه؟

در چارچوب کلی تحلیل ما از راهبرد اقدام آمریکا که معطوف به تلاش برای تبدیل به سازمان مرکزی قدرت در نظم نوین جهانی است خاورمیانه از چند لحاظ واجد اهمیت فراوان است:

۱. انرژی و معادن

طبق برخی برآوردها ۷۴ درصد از نفت خام جهان، ۵۰ درصد از گاز جهان، ۵۰ درصد از کتان، ۲۰ درصد بوکسیت، ۳۰ درصد فسفات، ۳۵ درصد قلع و ۱۰ درصد اورانیوم و ... جهان در خاورمیانه تولید و استحصال می‌گردد. روند رشد اقتصادی بسیاری از کشورها از جمله خود آمریکا بیانگر افزایش قابل توجه وابستگی آنها به منابع انرژی خاورمیانه است به گونه‌ای که قطع یا کاهش این وابستگی در یکی دو دهه آینده برای آنها امکان‌پذیر نمی‌باشد. در راهبرد قدرت مورد نظر آمریکا برای تبدیل به سازمان مرکزی قدرت در نظم نوین، انرژی به عنوان یک منبع بی‌بدیل قدرت جایگاه کانونی و مهمی پیدا می‌کند به گونه‌ای که تسلط بر آن به منزله در دست داشتن رگ حیات سایر کشورها است. مخالفت و معارضة آلمان و فرانسه با آمریکا در زمینه حمله به عراق از این دیدگاه صورت پذیرفت. در شرایط فعلی نیز نوعی

◆ اسرائیل شناسی - آمریکا شناسی

کشمکش میان دو قطب قدرت آمریکا و اتحادیه اروپا در زمینه منابع انرژی خاورمیانه در جریان است این کشمکش متضمن عدم همراهی کشورهای محوری اروپا با طرحهای خاورمیانه ای آمریکا و تمهید طرحها و اقداماتی در همکاری با کشورهای منطقه و طرح ضرورت تشکیل یک شورای جهانی برای مدیریت منابع انرژی خاورمیانه است از آن سو بازی آمریکا نیز معطوف به تبدیل اروپا از یک معارض اخلاقی گر به یک شریک دست دوم است. ظاهراً اروپا نیز در تحلیل نهایی به پذیرش این جایگاه راضی گردیده است. روند هم‌گرایی یا تقارب اروپا به سیاستهای آمریکا بیانگر این نکته کلیدی است.

۲. تولید گفتمان مقاومت

چنانچه گفته شد فرایند تبدیل راهبرد قدرت به قدرت راهبردی مستلزم تبدیل ابزار قدرت از جنبه‌های سخت افزاری به نرم افزاری است. قدرت سخت افزاری معمولاً در ابزاری چون سلاح یا سازمانهای مسلح تبلور می‌یابد. قدرت نرم افزاری گستره وسیعی از الگوها، قواعد، قوانین، نرم‌ها و ... تا ایدئولوژی و گفتمان را در بر می‌گیرد یعنی هر چه از ساختارهای صوری حقوقی و قانونی به طرف ایدئولوژی و گفتمان حرکت می‌کنیم قدرت از ژرفا و عمق افزون‌تری برخوردار می‌گردد. آمریکا به ارزشهایی چون آزادی، دموکراسی، حقوق بشر و ... در راستای تلاش برای صورت‌بندی گفتمان قدرت مورد نظر این کشور دست می‌یازد. بدیهی است که نمی‌توان با حفظ ساختار و رویه‌های سیاسی حاکم در این منطقه به پیشبرد چنین طرحی پرداخت. اما در نقطه مقابل تفوق دین اسلام به عنوان منبع الهام بخش، هویت‌ساز و بسیج‌کننده جوامع و گروههای اسلامی به تکوین کانون مقاومت گفتمانی می‌انجامد که در فرایند استقرار نظم و قدرت مورد نظر آمریکا اختلال ایجاد می‌کند. توانایی اقتباس ارزشهای مدرن و تلفیق آن با موارث غنی و فرهنگی - دینی از سوی مسلمانان می‌تواند چهره و سویه ابزارانگاران تمسک آمریکا به آزادی، دموکراسی و حقوق بشر و ... را آشکار سازد. به عبارت بهتر گفتمان مقاومت واجد این استعداد است که ضمن پذیرش ارزشهای جدید فریب کاری، ریاورزی و تدلیس تاریخی آمریکا و غرب را بازخوانی و از ریشه دوانیدن مبادی فرهنگی و فکری سیطره مدرن یا حداقل از تبدیل آن به چهره‌ای موجه جلوگیری به عمل آورد. به عبارت بهتر اگر گفتمان

مقاومت نتواند به تغییر ساختار سیطره پردازد حداقل در سطوح تاکتیکی این مقاومت را تدارک دیده و ذهن مسلمانان را همواره نسبت به رابطه، منطق و پیامد سیطره، هوشیار و حساس نگه می‌دارد تا اینکه در فرصت مساعد بتوان با بسیج نیروها و منابع موفق به نفی آن شد.

دستاورد

اگرچه محورها، راهکارها و مشکلات مورد توجه در پردازش طرح خاورمیانه بزرگ همان چیزی است که در گزارش توسعه انسانی (۲۰۰۳) جهان عرب منعکس شده است و اگرچه تدبیر، وجدان مسئولیت فردی و اجتماعی، کارویژه دولت و ... ایجاب می‌کند که با بسیج تمام منابع داخلی و خارجی به این وضعیت نابسامان مردم خاتمه داده شود. اما باید نسبت به دو مسئله مهم هشیار بود: یکی مداخلیت و تأثیر غیرقابل انکار آمریکا در پیدایش این وضعیت برای مردم منطقه از طریق سکوت در برابر نقض گسترده حقوق افراد و ناکارآمدی رژیمهای حاکم و بدتر از آن حمایت و تقویت این رژیمها با همه بی‌کفایتی‌شان. اگر مواضع و عملکرد دیروز آمریکا براساس منافع این کشور توجیه می‌شد دلیلی وجود ندارد که طرح بزرگ خاورمیانه نیز با این رویکرد تدوین و ترسیم نشده باشد. سخنی و تردیدی در بایستگی تغییر رژیم‌های منطقه و استقرار نظامها و رویه‌هایی که ناظر به تأمین شرایط بهینه‌تر زیست برای مردم باشند وجود ندارد و دیر یا زود با توجه به رشد و گسترش نیروها و آگاهی اجتماعی این امر تحقق خواهد پذیرفت اما رویکرد ابزارانگاران آمریکا نسبت به ارزشهای دموکراتیک موجب دو واکنش نسبت به این مضامین می‌شود یکی اینکه دروغ و تزویر مزمن آمریکا و غرب در خصوص دموکراسی و عملکرد اجحاف‌آمیز آنان در حق مردمان این سرزمین احتمال بی‌زاری عمومی نسبت به دموکراسی و ارزشهای ملازم با آن را افزایش می‌دهد و دیگر اینکه در گروههایی از جامعه موجب اتخاذ رویکردی ستیزه‌جویانه با این ارزشها و حاملان اجتماعی آن می‌گردد که در هر دو صورت موجب لطمه دیدن دموکراسی، ارزشها و حرکت‌های دموکراتیک در منطقه می‌گردد.

مسئله دوم استفاده از ارزشهای مدرن دموکراسی، آزادی و ... برای پیشبرد اهداف و تأمین منافع خود است. با توجه به الگوی مدارات قدرت می‌توان به تحلیل

مجموعه اقدامات آمریکا مبادرت ورزید. چنانچه گفته شد آمریکا در صدد تعمیق قدرت خود از سطح به ژرفا یا از مدار قدرت رخدادی به قدرت انضباطی و هژمونیک است. اگر تا قبل از این و متأثر از نظم جنگ سرد اعمال و کاربست قدرت رخدادی وجه غالب داشت، با توجه به اهداف بلندمدت آمریکا و ضرورت فراهم آوردن شرایط مساعد منطقه ای و نیز نظر به بیزاری عمومی نسبت به آمریکا که از عملکرد این کشور در دوره قبل نشأت می گیرد؛ پیشبرد ارزشهای دموکراتیک برای ترسیم این چهره مخدوش و ایجاد ماسکی از وجاهت و مقبولیت مورد توجه قرار گرفته است. تلاش آمریکا بر این است که با ایجاد پیوستگی ماهوی میان خود و ارزشهای جدید تصور و تصویری یگانه میان این دو در ذهن مردم منطقه ایجاد نماید تا با اشاعه مقبولیت و مطلوبیت ارزشهای نوین، همبسته آن یعنی آمریکا نیز واجد مقبولیت و مشروعیت گردد. البته گرایش از کاربست مدار قدرت رخدادی به کاربست ایجاد قدرت هژمونیک به معنای نفی و ترک قدرت رخدادی به صورت کامل نیست بلکه نشانه و بیانگر تمایل به تمرکز حداکثری بر مدار هژمونیک به عنوان مدار اصلی و کاربرد قدرت رخدادی و صریح در موارد خاص است. از مصادیق کاربرد قدرت رخدادی که البته براساس تعریف قواعد خاص عضویت (بهنجار- ناهنجار- مشروع- صلح طلب و ...) صورت می پذیرد می توان موارد زیر را بر شمرد: سرنگونی رژیمهای طالبان و صدام، فشار بر جمهوری اسلامی و سوریه، فشار برای اصلاح ساختاری و رفتاری رژیمهای همسو با آمریکا (مصر، عربستان، اردن و ...) مصداق کاربرد قدرت الگومندی یا تبلور قدرت در الگوها و قواعد، تصویری است که آمریکا از یک حکومت مطلوب ارایه و به مثابه یک الگو خواستار تطابق سایر حکومتها با آن می گردد و البته این خواسته را با فشارهای دیپلماتیک، اقتصادی و ... همراه می کند برای مثال طرح محور شرارت در مورد ایران، عراق و کره شمالی بیانگر معرفی الگو و معیارهای مشخصی از حکومتهای مطلوب و نامطلوب از سوی آمریکاست و بنابراین موارد و به عنوان قدرت فرادست در نظام بین الملل از آن به عنوان قواعد عضویت یا لغو عضویت در سیستم بین المللی استفاده می کند. مثلاً رژیم طالبان به عنوان عضوی نامطلوب تلقی می شود بنابراین، عضویت آن در نظام بین الملل لغو گردید. لازم به یادآوری است که تا رسیدن به مرحله لغو عضویت که برابر است با لغو موجودیت یک رژیم مرحله ای از اقدامات اعمال می شود: از فشارهای سیاسی تا

تحریم اقتصادی، حملات ایدایی و بالاخره سرنگونی یک حکومت. استقرار قدرت تولیدی و انضباطی در طرح خاورمیانه بزرگ شامل سه روند کلی است:

۱. اشاعه گفتمان لیبرالیسم به عنوان نشانه پایان تاریخ در عرصه نظام‌های سیاسی و نیز تنها نظام معنابخش معتبری که تاکنون بشر تجربه و ابداع نموده است. این دیدگاه به ویژه از سوی فرانسیس فوکویاما در کتاب «پایان تاریخ» تئوریزه شده است وی با بررسی شکست مارکسیسم و بلوک شرق از آن به عنوان دلیل حقانیت لیبرالیسم و الگوهای لیبرالیستی و فقدان رقیب و بدیلی قوی برای آن بهره می برد. پایان تاریخ به زعم وی برابر است با پایان بوجود آمدن الگو و بدیل برای لیبرالیسم و نظام لیبرالیستی در اقتصادی، سیاست، اجتماع و فرهنگ و ...

۲. تضعیف و انزوای گفتمان اسلام سیاسی: اسلام سیاسی به عنوان گفتمان گسترده‌ای که در آن انواع قرائتها وجود دارد به مثابه گفتمان هویت بخش کانون مقاومت راهبردی و تاکتیکی در برابر ایده پایان تاریخ و لیبرالیسم فراهم آورده است. تلاش غرب معطوف به تقلیل گفتمان اسلام سیاسی به دیدگاه و عملکرد گروه‌هایی چون القاعده و ... است ضمن اذعان به اینکه این خط و راهبرد تبلیغاتی آگاهانه در راستای مخدوش ساختن چهره اسلام سیاسی و قابلیت مقاومت آفرینی آن است می توان گفت حداکثر کارایی عملکرد القاعده ایجاد حرکتی ایدایی به عنوان مقاومت ضعیف تاکتیکی است. در حالی که اسلام سیاسی ضمن رویکرد حقیقت جویی از یکسو بر اتخاذ ارزشهای مدرن با ارایه قرائتی از سنت دینی که متضمن فعال سازی آموزه های انسان محور است تأکید می ورزد و از سوی دیگر از این مؤلفه ها به عنوان مبانی هویت یابی مسلمانان بهره می برد و سه دیگر آنکه با افزایش قابلیت مواجهه مسلمانان با فرهنگها و آموزه های مختلف ضمن توسعه، غنی سازی ذهن و ضمیر آنان با روابط سیطره مندرج و منطوی در گفتمان لیبرالیستی آمریکا - غرب مقابله می کند.

۳. اشاعه قرائت خاصی از اسلام: بدیهی است که آموزه های اسلامی را نمی توان از جامعه اسلامی جدا کرد. به عبارت دیگر بین این آموزه ها و هویت مردم این منطقه نوعی تلازم و همگونی وجود دارد بنابراین آنچه که در دستور کار قرار می گیرد ارایه برداشت و تصور خاصی

◆ اسرائیل شناسی - آمریکا شناسی

از اسلام است که متضمن موارد بند ۲ نباشد این دیدگاه به روشنی در مواضع استراتژیست‌های آمریکایی بیان شده است برای مثال ولفوویتز رییس بانک جهانی در آستانه جنگ با عراق اعلام کرد که «ما به جنبش اصلاحی اسلامی نیاز داریم و فکر می‌کنم امید واقعی نسبت به ایجاد این جنبش وجود دارد» (منبع شماره ۲). دنیل پاپیس نیز به عنوان یکی از راهبردها در مؤثر در سیستم سیاسی آمریکا که اخیراً با حکم جرج بوش به عضو هیأت مدیره مؤسسه صلح آمریکا (USIP) منصوب شده است و در صدد ایجاد موسسه ترقی اسلامی (IPI) است بر این اعتقاد است که هدف غایی جنگ با تروریسم باید مدرنیزه کردن اسلام یا به تعبیر وی دین‌سازی باشد. این راهبرد هم معطوف به مسلمانان داخل آمریکا و هم خارج آمریکاست. مثلاً وی در خصوص اسلام در آمریکا می‌گوید اسلام در آمریکا باید اسلام آمریکایی باشد. در غیر این صورت در جامعه این کشور جذب و مستحیل نخواهد شد. در آمریکا برای اسلامی که به دنبال حذف ارزشهای آمریکایی باشد جایی وجود ندارد اگر در تعبیری وسیع‌تر و برگرفته از دیدگاه استراتژیست‌های آمریکایی بپذیریم که آنان آمریکا را کشوری جهانی می‌دانند که منافع، حوزه عملکرد و تأثیرگذاری و تأثیرپذیری آن محدود به جغرافیای رسمی آن نیست می‌توان به این نتیجه ضمنی رسید که این رویکرد در خصوص کل جهان اسلام اعمال خواهد شد یعنی اینکه آن تصور و قرائتی از اسلام مورد اهتمام، توجه و اشاعه می‌باشد که همساز با منافع و مطلوبات آمریکا باشد زیرا مثلاً اهمیت خاورمیانه در طرح ایجاد قدرت راهبردی آمریکا کمتر از بسیاری از ایالات آمریکا نمی‌باشد.

ایران: چه باید کرد؟

۱. انقلاب اسلامی ایران حاوی تأصل حقوق انسانها، نفی رابطه تغلب و اجبار بود. ملازمت ماهیت انقلاب اسلامی با بسیاری از ارزشهای انسانی و دینی ساختار سیاسی را مستعد اجرا و اعمال آنها کرده است. به عبارت بهتر نقص و کاستی‌های موجود در زمینه اعطا و اجرای حقوق مذکور ماهوی نظام جمهوری اسلامی ایران نیست بلکه ناشی از مقتضیات عرضی است که با تأمل و مصلحت‌سنجی می‌توان به رفع آنها همت گمارد. بنابراین اهتمام به حقوق قانونی و مشروع شهروندان ایرانی مندرج در قوانین اساسی و عادی ضمن گسترش

پایگاه اجتماعی نظام و مشروعیت مردمی آن از پیدایش زمینه‌های مساعدی که امکان جذب پیامهای فرهنگی آمریکا را فراهم می‌آورد جلوگیری می‌نماید.

۲. توجه به قومیت‌ها و خرده فرهنگ‌های قومی - مذهبی موجود در ایران به ویژه آنهایی که دارای نوعی پراکندی میان - کشوری هستند یعنی در چند کشور همسایه حضور دارند مثل کردها، عرب‌ها، بلوچ‌ها، آذری‌ها و اهتمام به اجرای برنامه‌ها و راهبردهایی که از واگرایی آنان از حکومت مرکزی کاسته و بر پیوندهای آنان بیفزاید. این راهبردها پیوستاری از برنامه‌ها و اقدامات را می‌تواند تشکیل دهد که مواردی از آن عبارتند از:

۳۵

الف. اهتمام به تولید برنامه‌های مختلف در صدا و سیما با گویش محلی، با تمرکز بر خرده فرهنگ آنها و با ایجاد فرصت و فضای مناسب برای طرح دیدگاه مراجع و وجوه محلی آنها به صورت هدایت شده در راستای تقویت همگرایی آنان با مجموعه ایران.

ب. از لحاظ اقتصادی اهتمام به اجرای پروژه‌هایی که از یک سو متناسب با استعداد منطقه باشد و از سوی دیگر قابلیت حل مشکلات بیکاری و فقر و ... را داشته باشد به عنوان یک ضرورت باید مطرح نظر قرار گیرد. در این چارچوب تأکید و توجه به اصلاحات ساختاری - اداری و انتصاب و گزینش مدیران کارآمد، دلسوز و هم‌تراز با مردم از لحاظ منش و شخصیت می‌تواند ضمن تألیف قلوب کلیه مردم به ویژه اقلیت‌ها و قومیت‌ها موجب تسریع در روند کارها، جلوگیری از فساد اداری، اقتصاد و تمشیت مجموعه امور گردد. التفات به استفاده از نیروهای کارآمد و شایسته بومی مورد تأکید است.

ج. باید دانست که قومیت در ایران هنوز صبغه سیاسی پیدا نکرده است. بنابراین، فاقد مطالبات سیاسی است و بیشتر معطوف به مطالبات اجتماعی و اقتصادی است. اما با توجه به توسعه وسایل ارتباط جمعی و تمرکز تبلیغاتی شبکه‌های ماهواره‌ای، صوتی و تصویری بر حقوق اقلیت‌های قومی و مضاف بر آن تحولات منطقه‌ای به تدریج شاهد تکوین نوعی رویکرد و مضمون سیاسی در میان اقلیت‌های قومی - مذهبی هستیم که روند رو به رشدی می‌تواند پیدا کند اگر این زمینه‌ها را در کنار تلاش برنامه‌ریزی شده کشورهای معارض با ایران مانند آمریکا در نظر بگیریم اهمیت هوشیاری نسبت به این وضعیت ضرورت افزون‌تری پیدا می‌کند. یک راهبرد ساز در فضای حاکم بر منطقه در شرایط کنونی به راحتی از کنار حوادث

◆ اسرائیل شناسی - آمریکا شناسی

کردستان و خوزستان نمی‌گذرد. برای مواجهه با این مشکل تقویت و تشویق کنترل شده فعالیت‌های سیاسی در قالب احزاب و تشکلات سیاسی یک راهکار مؤثر می‌تواند باشد. به صورت زیر:

الف. کمک به سامان‌یابی احزاب متمرکز برای توسعه شعبه‌های استانی مبتنی بر توجیه ضرورت تقویت همگرایی ملی در میان اقوام؛

ب. کمک به نخبگان ملی‌گرای محلی برای تشکل بخشیدن به نیروهای بومی با رویکرد تقویت همگرایی ملی؛

ج. واگذاری کنترل شده تصمیم‌گیری، سیاست‌گذاری و اجرای سطحی از سیاستها و اقدامات به مناطق؛

د. در نظر گرفتن سهمی از مناصب و مدیریت‌های منطقه‌ای برای شخصیت‌های وجیه قومی - مذهبی به تناسب اهمیت و جمعیت؛

ه. اهتمام به آموزش سیاسی به اقوام - مذاهب با رویکرد ملی‌گرایانه.

۳. ایجاد فضای باز سیاسی به صورت کنترل شده در رایزنی و مشارکت با احزاب و جناح‌های سیاسی موجود برای افزایش سطح آگاهی عمومی و توانایی در مواجهه با تحریکات خارجی، افزایش مشروعیت نظام، کاهش شکاف دولت و جامعه و گسترش پایگاه اجتماعی و حمایت مردمی و مآلاً کاهش امکان و احتمال مخدوش شدن یکپارچگی ملی و تمامیت ارضی. به عبارت بهتر با گشایش فضا و ذهن، ضمیر آحاد جامعه به صورت خودجوش با مسایل ضروری و حیاتی کشور درگیر و نوعی حمایت و پشتوانه مردمی به مثابه نقطه اتکا ملی برای نظام شکل می‌گیرد.

۴. تجربه عراق نشان داد که در شرایط بیداری عمومی جهان اسلام و ظهور نیروهای اسلام‌گرای پیشرو وقوع تحول به نفع جریان مترقی خواهد بود. آمریکا به عنوان سلسله‌جنبان این تحولات نیز فاقد امکان سرکوب و کنترل این نیرو است. به فرض که آمریکا با تلفیق نیروهای همسوی خود بتواند از ورود عناصر پیشرو در ساختارهای جدید ممانعت به عمل آورد، نمی‌تواند از نقش، پایگاه اجتماعی و مآلاً اثرگذاری وسیع و وثیق این نیروی پیشرو جلوگیری کند. حبس نیروی اجتماعی آزاد شده غیرممکن است. ایران به واسطه گفتمان

انقلاب اسلامی منبع الهام بخش بسیاری از حرکت‌های اسلامگرایی بوده است که در شرایط تحول به عنوان یک نیروی سیاسی - اجتماعی قدرتمند یا قدرت را در دست می‌گیرند یا به ساماندهی جبهه مقاومتی می‌پردازند که بر تمامی ارکان سیاستگزاری، برنامه‌ریزی و اجرای کشورهایشان مؤثرند، بنابراین در هر صورت تحولات ناشی از اجرای «طرح خاورمیانه بزرگ» می‌تواند به قدرت یابی گروه‌هایی که بالقوه متحدان راهبردی ایران اند منجر شود. بنابراین، ساماندهی راهبرد تعامل با نیروهای مذکور برای پیشبرد تحولات می‌تواند به تسریع روند مذکور و ملاً گسترش کمربند ایمنی ایران و کاهش زمینه‌های مساعد ضد ایرانی که ویژگی بارز رژیم‌های حاکم بر کشورهای خاورمیانه است منجر شود.

۳۷

۵. هراس قدرتهای حاکمه کشورهای منطقه موجب همسویی یا گسترش تعامل با ایران شده است. ایران می‌تواند از شرایط پیش آمده در راستای پیشبرد اهداف منطقه‌ای از جمله منطقه‌گرایی، همسویی دیپلماتیک، مباحث امنیتی و... بهره‌برداری نماید. برای مثال جلب مساعدت اعراب در زمینه برنامه فناوری هسته‌ای ایران یکی از این عواید می‌تواند به شمار آید. □

منابع

۱. استوارت م. کنگ، «چارچوبهای قدرت»، مترجم: مصطفی یونسی، تهران: مطالعات راهبردی ۱۳۸۳.
۲. همشهری دیپلماتیک، شماره دهم، نیمه دوم فروردین ۱۳۸۳.
۳. حسین عسکریان، «گونه شناسی واکنش عربها»، فصلنامه راهبرد، شماره ۳۵، بهار ۱۳۸۴.
۴. مارنیا آتولی و توماس کاروترز، «طرح خاورمیانه بزرگ پایانی بر یک آغاز نادرست»، فصلنامه راهبرد، همان.

